

محسن عبدالحمید، بازسازی اندیشه
اسلامی، مترجم: داود ناروئی، تهران: نشر
احسان، ۱۳۸۶.



بازسازی اندیشه اسلامی

محمدحسین آری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سالنامه علوم انسانی

اشاره

کتاب بازسازی اندیشه اسلامی برای کسانی که به مطالعه رویکردهای مختلف در مقوله نوسازی اندیشه اسلامی سودمند است، با این حال، این نکته را نمی‌توان فرو نهاد که در این اثر به رغم عنوان جامع و دربرگیرنده اثر، خبری و اثری از جریان‌های نواندیشی اسلامی که شیعه چه در سده‌های پیشین و چه در روزگار معاصر داشته، دیده نمی‌شود. از این رو چه بسا این شایسته باشد این اثر را پژوهشی در بازسازی اندیشه اسلامی در گستره جهان اهل سنت بنامیم.

کتاب ماه دین

بیشتر متونی که داعیه تجدید و بازسازی در درون حوزه اسلامی را دارند، از حدیث شریفی تأثیر پذیرفته‌اند که تصریح دارد بر این که «خداوند در آغاز هر قرن کسی را برمی‌انگیزد تا دین این امت را بازسازی کند؛ ان الله یبعث علی رأس کل مائة من یجدد لهذه الامة امر دینها»

از این رو جای شکفتنی نیست که قرن‌ها پیش در میان مسلمانان سخن از بازسازی دین به هدف جلوگیری از زوال آن می‌رفته است. مراد بیشتر کسانی که از تجدید دین یا مجددان دینی سخن می‌گفته‌اند، این بود که تجدید دین از راه اجتهاد مستمر و مجتهدان میسر است. برای مثال سیوطی (قرن دهم) که قصیده مشهوری با عنوان «تحفه راه یافتگان به اخبار مجددان» سروده و نام‌های مجددانی را که در آغاز هر قرن سر برآورده‌اند، برشمرده است، تصریح می‌کند که آن کس که شایسته است در آغاز هر قرن برانگیخته شود، رجل واحدی است که در هر کدام از این فنون [که وی برمی‌شمرد] انگشت‌نما باشد و او همان مجتهد است.

اما از اواخر قرن نوزدهم و به طور دقیق از اوایل قرن بیستم با شکل‌گیری جریان اندیشه اسلامی معاصر، اصطلاح تجدید و بازسازی دین از بافت معنایی متنی‌اش خارج شد و گفتمانی ویژه به نام تجدید تفکر دینی (بازسازی اندیشه اسلامی) شکل گرفت که دامنه آن به همه حوزه‌های اصولی (علم اصول) و فکری و حتی سیاسی و اجتماعی نیز کشیده شد.

در دایره این گفتمان نیز جریان‌ها و رویکردهای متعددی شکل گرفته‌اند. کسانی در پی بازسازی علوم سنتی برآمده‌اند و خواسته‌اند تا متناسب با اوضاع تازه، محور اهتمام‌ها را تغییر دهند و کسانی در پی شناسایی بحران‌های فکری برآمدند

و گروهی هم در پی شناسایی نشانه‌های روش (متد) اسلامی رفتند. برخی نیز در صدد شناسایی ماهیت عقل اسلامی و عربی برآمدند.

اما اصحاب مرکز جهانی اندیشه اسلامی (المعهد العالمی للفکر الاسلامی) که نویسنده این کتاب نیز در شمار آنان است، در مسیر تحقق پروژه اساسی‌شان که اسلامی‌سازی دانش و معرفت (اسلامیة المعرفة) است به اصلاح روش‌های فکری مسلمانان به عنوان پروژه‌ای بنیادین می‌نگرند.

کتاب بازسازی اندیشه اسلامی در دو بخش تنظیم شده است که بخش اول در پنج فصل و بخش دوم در چهار فصل است.

پیش‌گفتار کتاب را دکتر طه جابر العلوانی نوشته است. وی از طلابه‌داران جریان اسلامی‌سازی معرفت و سال‌ها مدیر مرکز جهانی اندیشه اسلامی در ویرجینیای ایالات متحده بوده و هم‌اکنون ساکن قاهره است. وی در سال ۱۳۸۲ موفق به دریافت جایزه محقق برتر جهان اسلام از جمهوری اسلامی ایران شد. علوانی در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته، به معرفی بیشتر نویسنده و آثار او پرداخته است.

از دکتر محسن عبدالحمید تاکنون این آثار منتشر شده است: الاکوسی مفسره که ویژگی‌های تفسیری آلوسی را که از چهره‌های برجسته جنبش تجدیدگرای اسلامی است، بررسی کرده است؛ فخرالدین ال‌رازی مفسره که ویژگی‌های تفسیری فخررازی را که طبق تعریف سیوطی مهم‌ترین و تنها نامزد عنوان مجدد در قرن ششم است، پژوهیده است.

کتاب بعدی وی به بازخوانی جنبش اتحاد اسلام سید جمال می‌پردازد و عنوان آن جمال‌الدین الافغانی المصلح المقتدی علیه جمال‌الدین افغانی مصلحی مورد افترا است

که در ضمن آن به جنبش نور (نورسی) ترکیه هم پرداخته است. عناوین دیگر کتاب‌های او عبارت است از: التغیر الاجتماعی، التنبیه الاجتماعیة الاسلامیة، المذهبیة الاسلامیة، ازمة المتفقین و الرد علی الدهرین و البهائین و الماسوفین.

بخش نخست کتاب با فصل نخست در باب درآمدی به روش‌های مطالعه اندیشه اسلامی آغاز می‌شود. در این فصل نویسنده در پی آن است که روش‌های بیگانه از حوزه اسلام را در مطالعه آن تخطئه نماید. وی روش دیالکتیکی مارکسیستی را که در مطالعه پدیده‌ها و روندها و جریان‌ها چالش‌ها و نزاع‌ها و تضادها را مبنا قرار می‌دهد انتقاد می‌کند. وی بر آن است که در روش مارکسیستی مطالعه تاریخ اسلام، جنبش‌های منحرف و خشونت‌گرا، انقلابی تلقی می‌شوند، در حالی که این جنبش‌ها از دید اسلام رسمی مطرود بوده‌اند.

عصبانیت نویسنده از این روش که وی آن را با خاورشناسی و خاورشناسان هم پیوند می‌دهد، توجیه روشنی ندارد، زیرا بهتر بود به جای ویژگی‌های روش‌های دیگران، به ویژگی‌های روش‌شناختی بایسته مطالعات اسلامی می‌پرداخت.

عبدالمجید در ادامه این فصل انتقاد ملایم‌تری را نسبت به روش لیبرال - سکولار ابراز می‌دارد. انتقادش بر این روش آن است که مقوله‌های اسلام را در زیر عنوان سنت بررسی می‌کند و تفاوت و مرزی میان خود اسلام و اندیشه و سنت اسلامی ترسیم نمی‌کند و بر آن است که شریعت اسلام به دوره‌ای که در آن سربرآورد، تعلق دارد و مناسبات دنیای جدید آن را پشت سر نهاده است. با این حال، وی از تقلیل اسلام به یکی از فرقه‌ها و نحله‌ها و مذاهب پرهیز می‌کند.

فصل دوم با عنوان اصطلاحات معاصر اسلامی در صدد اثبات این سخن است که اگر چه اصطلاحات قدیمی میراث اسلامی، دقیق و معتبر و ناشی از نیاز آن روزگار وضع شده‌اند، اما در دوران اخیر به سبب تحولات و دگرگونی‌ها نیاز به اصطلاحات جدیدی که روایت‌گر شرایط برخورد تمدنی معاصر میان منظومه تمدن اسلامی و تمدن غربی باشد، احساس می‌شود. علت این نیاز آن است که مسلمانان در چرخه اصطلاحات منظومه تمدن غربی نابود نشوند و احساس شکست فکری نکنند.

در این سیاق نویسنده پاره‌ای از اصطلاحات مانند انگاره اسلامی (التصور الاسلامی) و نظام اسلامی و علم کلام یا علم اصول دین را برمی‌شمرد و از آشفتگی مفهومی در کتاب‌های اسلام‌گرایان گلایه می‌کند. برای مثال به کاربرست واژه اندیشه اسلامی در مباحث مربوط به اصول قطعی اسلام اعتراض می‌کند، چرا که «چگونه می‌توان وحی قطعی خداوند را که فرازمانی - مکانی است، اندیشه نامید، مقوله‌ای که کاملاً به شرایط زمانی و مکانی وابسته است (ص ۴۸). این اعتراض نویسنده، ظاهراً وجه موجهی ندارد، زیرا اساساً هیچ متفکر مسلمانی با متن وحی به عنوان اندیشه تعامل برقرار نمی‌کند، بلکه به تعامل مفسران و تأویل‌گران آن می‌توان نام اندیشه نهاد، چنان که خود نویسنده هم در آغاز فصل سوم این اصطلاح (اندیشه اسلامی را شامل تمام تولیدات فکری مسلمانان در حوزه معارف کلی هستی و مرتبط با خدا، انسان و دیگر کوشش‌های خرد انسان برای تبیین همان معارف کلی در چارچوب مبانی عقیدتی، تشریحی و رفتاری اسلام از زمان بعثت پیامبر (ص) تا به امروز می‌داند (ص ۵۳). و آنچه از آن به اندیشه اسلامی یاد می‌شود، خود اسلام نیست ... و نباید با آن خلط شود (ص ۵۲ و ۵۳).

در فصل سوم مفهوم، حجیت و اصالت منابع اندیشه اسلامی را مطالعه کرده است. پس از توضیح مفهوم، اصالت این اندیشه را با بهره‌گیری از سخنان پیامبر و سفارش‌های ایشان به صحابه پی می‌گیرد و در بحث از منابع اندیشه اسلامی، گذشته از کتاب و سنت به عنوان دو منبع اساسی، از منبع دیگری به نام «تمدن‌های بیگانه» نام می‌برد. وی بر آن است که اسلام نه تنها با افزایش و بسط معرفت بشری کینه‌ای ندارد، بلکه پیروانش را به کندوکاو، نگرستن، شناخت تاریخ، پندآموزی از سرگذشت ملت‌ها و روزگاران و برگرفتن حکمت از هر توبره‌ای که برآمده باشد، تشویق کرده است (ص ۶۵). وی با این حال پیامدهای ورود جنبه‌هایی از فرهنگ یونانی، افلاطونی، هندی، ایرانی، گنوسیسم شرقی، یهودی و مسیحی را برای اسلام و جامعه اسلامی سخت و خطرآفرین می‌داند که خود اتکایی اسلام و واکنش دانشوران مسلمان خطر آن را برطرف کرد.

در فصل چهارم نویسنده بر آن است که تحولات اندیشه اسلامی یا به تعبیر دیگر مهم‌ترین جریان‌های فکری کلامی روییده در بستر تاریخ اسلام را معرفی کند. وی نقطه آغاز این جریان‌ها را اصل اجتهاد می‌داند که محتوای آن مورد تأیید پیامبر اسلام (ص) قرار گرفته است.

در این فصل نویسنده از آغاز شکل‌گیری رویکردهای عقیدتی و فلسفی با معتزله و به ویژه قدریه که شاخه‌ای از معتزله بودند و در مقابل جبرگرایی امویان صف کشیدند، سخن می‌گوید و شکل‌گیری جریان فکری قدیمی که به مثابه واکنشی در برابر موضع جبری خلفای اموی پس از معاویه بن ابی‌سفیان بود، و نیز از غیلان دمشقی که در انتقاد از ستم‌های امویان - که به نام جبری‌گری ستم خود را هم به خدا نسبت می‌دادند - به عنوان نقاط درخشان آغازه‌های اندیشه اسلامی یاد می‌کند.

در مسیر شکل‌گیری و صورت‌بندی جریان‌های اندیشه اسلامی، خطاهایی هم وجود داشته است که نویسنده به آنها اشاره می‌کند. از جمله به خطای جهمیان در منتفی دانستن صفات خداوند، خطای معتزله در مبنا قراردادن عقل در هر مسئله جزئی و کلی عقیدتی و عدم تفکیک و تمایز بین جهان غیب و جهان ماده و هم‌چنین قلع و قمع مخالفان عقیدتی و ادعای انحصار حقانیت و خطای اشعریان در بی‌تأثیرشردن علل و نپذیرفتن نظام علی.

در بحث رویکرد تصوف نویسنده می‌کوشد ریشه‌های اسلامی تصوف را از دل قرآن و سنت استخراج کند، ولی در ادامه به جای نشان دادن امتداد درون‌زای تصوف در سنت و تاریخ اسلام، به نقل و نقد آرای پاره‌ای شرق‌شناسان می‌پردازد که از تأثیر رهبانیت مسیحی در زهد اسلامی سخن گفته‌اند.

نویسنده که در فصل پیش آمادگی اندیشه اسلامی را برای جذب عناصر مثبت نهفته در تمدن دیگران اعلام کرده و آن را از منابع اندیشه اسلامی برشمرده بود، چندان پای‌بند هویت و تمایز است که حتی از پذیرش تأثیر تصوف مسیحی بر تصوف اسلامی به شدت سربرمی‌تابد، در حالی که پذیرش این امر، پشتوانه دینی تصوف را تقویت می‌کند و گامی به پیش در عرصه همزیستی ایمانی با پیروان دیگر ادیان الهی است، اما نویسنده حتی پاره‌ای عارفان مسلمان را نیز از دایره اسلام خارج می‌بیند: «پیش از این ما بنا را بر این گذاشته‌ایم که خطی روشن میان اندیشه‌ای که از اسلام برخاسته و اندیشه‌ای که از غیراسلام برخاسته بگذاریم. در این جا نیز مقرر می‌داریم که عرفان اشراقی و فلسفی کسانی مثل سهروردی، ابن عربی، ابن سبعین، جیلی و دیگر رهروان نحله فکری آنان نمی‌توانند از اندیشه اسلامی شمرده شود، بلکه اندیشه‌ای است غیراسلامی که از بنیاد از خیزگاه‌های

غیراسلامی برخاسته و به نتایجی غیر اسلامی و متضاد با نگره فراگیر اسلام در باب هستی منجر شده است (ص ۱۱۵).

در فصل پنجم نویسنده به ارزیابی اندیشه اسلامی پرداخته و نتایجی را که بدان دست یافته است، بیان کرده است:

نخست این که اندیشه اسلامی در هر دوره‌ای متناسب با مشکلات و نیازهای آن است و البته تعدد و تنوع در آن ممنوع نیست و ادعای این که یکی از این تلاش‌ها و اجتهادها نماینده اسلام در آن دوره است، ناروا است.

دوم این که منابع جاودانه اندیشه اسلامی کتاب و سنت‌اند و میراث یونانی را که بر دامن فلسفه اسلامی کهن سنگینی می‌کند، نباید بخشی از میراث اسلامی به شمار آورد.

بخش دوم کتاب به اندیشه نوین اسلامی اختصاص دارد. فصل نخست عنوان سرآغاز نوزایش را دارد.

نویسنده در این فصل جریان‌های نوزایش اندیشه اسلامی در حوزه عقیدتی و نوزایش فراگیر را بررسی کرده است. وی سیدجمال را آغازگر نوزایش فراگیر در جهان اسلام می‌داند که زندگی‌اش را وقف وحدت صف‌های از هم‌گسسته مسلمانان کرد و در این راه دست به اقدامات مهمی زد که از آن جمله است:

مبارزه با نادانی و کجروی با بازگشت به آموزه‌های کتاب و سنت، مبارزه با تقلید و تعصب مذهبی و مخالفت با استبداد سیاسی. «حقیقت آن است که ما می‌توانیم افغانی [سیدجمال] را بنیان‌گذار روش‌شناسی نوگرایی در تفسیر قرآن در سده چهاردهم برشماریم. وی در باب مبانی تفسیر سخن گفته است، نمادها و سمبل‌های آن را تبیین کرده است و دیگران را به نگرستن ژرف و دقیق در قرآن و در پرتو آنها فراخوانده است (ص ۱۴۲).

نویسنده شیخ محمد عبده و محمد رشید رضا را ادامه حرکت فکری سیدجمال می‌داند و سپس به هند رو می‌کند و از فیلسوف و شاعر بزرگ اسلام، اقبال لاهوری سخن می‌گوید که مسلمانان را به نوسازی درک خود از باور به توحید فراخوانده است. وی نقش اجتهاد در اندیشه اقبال را به عنوان مفهومی محوری بررسی می‌کند. اقبال اصل اجتهاد را برای همگامی و همسازی اسلام با تغییر و تحول همیشگی هستی، اصلی ضروری می‌داند و آزادسازی اندیشه را تنها راه رویارویی با تحولات جهان می‌شمارد و قابلیت شریعت را برای تحول و دگرگونی که تاریخ فقه اسلامی گواه آن است، ضامن سلامت اندیشه برخوردار از آزادی می‌داند.

در ادامه به بحث نوزایش علم کلام می‌رسیم که نویسنده نقطه‌های آغاز آن را در ترکیه و در جنبش بدیع‌الزمان سعید نوری می‌جوید که به تعبیر نویسنده «در ترکیه علم کلام جدید قرآنی پدید آورد و

این امر عامل مهم موفقیت او در حفظ باورهای درست اسلامی و ریشه‌دار ساختن آن‌ها در دل نسل نو و ردّ و نقد شبهه‌های جدید با منطق روشن عقلی و قرآنی بود» (ص ۱۵۷).

به نظر می‌رسد مناسب بود که نویسنده در بحث از جریان نوزایش در هند به جرعه‌های نخستین علم کلام جدید که شبلی نعمانی در هند زد، اشاره می‌کرد، زیرا نخستین بار او بود که این اصطلاح را مطرح کرد و در باب آن دست به قلم برد. اما جنبش نوری را می‌توان جنبشی تربیتی و اجتماعی دانست که دلمشغولی کلامی و نظری‌اش نسبت به اهتمام عملی و تربیتی‌اش کمتر بوده است.

در بحث از نوزایش فراگیر و سازمان یافته، نویسنده، حسن البنا را پیشگام این نهضت و امتداد مکتب فکری سیدجمال، عبده و رشید رضا می‌داند. مهم‌ترین ویژگی‌هایی که وی برای جنبش نوزایی حسن البنا برمی‌شمرد، عبارت است از خرافه‌زدایی، پرهیز از برانگیختن اختلافات فرعی فقهی، دعوت به تطبیق شریعت در حوزه قدرت و سیاست، آزادسازی اقتصاد امت از سلطه بیگانگان، گذار از مرحله نظری به مرحله علمی و تأسیس تشکیلات و سازمان فعال سیاسی و نیز پیاده کردن طرح تربیتی.

وی در ادامه و ذیل بحث فوق، به شماری از فعالان اسلام‌گرایی که از حسن البنا تأثیر پذیرفته‌اند، اشاره می‌کند:

- سید قطب که جهان‌بینی اسلامی را تدوین و تفسیر فی ظلال القرآن را نگاشت.

- عبدالقادر عوده که پژوهشی مقایسه‌ای سترگی را در باب حقوق جزائی اسلام و قوانین وضعی بشری تدوین کرد که منبعی اساسی برای مطالعات حقوقی اسلامی به شمار می‌آید.

- سید سابق که به درخواست حسن البنا کتاب پرآواز، فقه السنة را که تمامی احکام آن مستند به سنت پیامبر اسلام (ص) است، تألیف کرد.

- محمد غزالی که تألیفات فراوانی در باب عقیده، شریعت و اخلاق نگاشت.

- انور الجندی که در نوشته‌های خود توجهی ویژه به مقوله تهاجم فرهنگی غرب و چالش‌های تمدن اسلامی با دیگران داشته است.

- یوسف قرضاوی که به بیان عقاید اسلامی، تسهیل فقه اسلامی و رویکرد نو به پویاسازی اجتهاد اسلامی و ارائه راهگشایی‌های عصری توجهی ویژه دارد.

نویسنده پس از بررسی جریان‌های نوزایش فکری در شرق جهان اسلام به غرب جهان اسلام یا مغرب اسلامی - لیبی، تونس، مغرب، الجزایر - نیز توجه می‌کند و مکاتب نوزایشی و تجدیدگرا را

بررسی می‌نماید.

نویسنده در همه ابعاد جنبش‌های نوزایش و تجدیدگرا در مغرب اسلامی تأثیر سیدجمال را بسیار ژرف و گسترده می‌داند، در فراخوان به تغییر زندگی، مقاومت در برابر اشغالگران، بازگشت به قرآن، پرهیز از خشک اندیشی و تعصب و ...

مجددان مغرب در تشخیص دردها نیز همانند سیدجمال می‌اندیشند و گریز از آموزه‌های کتاب و سنت، چند دستگی و نزاع و گریز از عقلانیت نوآور اسلامی و فرو افتادن در دام فلسفه‌های بیگانه و سیطره طریقت‌های صوفیانه و استبداد فرمانروایان را نقاط اصلی مشکل شناختند.

در مطالعه پاسخ‌هایی که مجددان به این اوضاع دادند، نویسنده به شماری از آنها اشاره می‌کند:

- سنوسی فقیه مجدد الجزائری که به رغم آن که از شیوخ طریقت بود، مردم را از تعصب و بدعت بازمی‌داشت و دانش و عمل را در کنار هم طرح می‌کرد و طلایه‌دار مبارزه با استعمارگران شد.
- طاهر بن عاشور فقیه مقاصد اندیش تونسی که تحت تأثیر مکتب عقلانی عبده، مسئله پس‌ماندگی جهان اسلام را مورد کاوش قرار داد و منادی بازگشت به آموزه‌های کتاب و سنت و مبارزه با بدعت‌های بی‌بنیاد و برکندن روحیه مسئولیت‌گریزی و خرافه‌گرایی شد و کتاب پرآوازه مقاصد الشریعة الاسلامیة را تألیف کرد.

- عبدالمجید بن بادیس مصلح بزرگ الجزائری که رهبر انقلاب بزرگ الجزائر علیه استعمارگران بود و مکتب عقلانی و تربیتی او پرورش‌گاه انسان‌های آزاده شد و گروه بزرگی از دانشوران و اندیشه‌وران را تربیت کرد که مالک‌بن نبی فیلسوف پرآوازه الجزائری از این گروه است.

نویسنده ویژگی‌های اندیشه جدید اسلامی را چنین برمی‌شمارد:
- اشتراک نظر بر ابتدای فهم درست مقوله‌های عقیدتی اسلام بر کتاب و سنت و پرهیز از کندوکاو کلامی در مقوله‌های غیبی اندیشه‌ناپذیر.

- نسبت دادن پیدایی جریان‌های کهن اندیشه اسلامی به عنصر اجتهاد و تلاش برای به فراموشی سپردن آن نزاع‌ها و گسست‌ها.
- اشتراک نظر بر این که فقه اسلامی فقهی پویا و فرازمانی است و با اصول و قواعد و مقاصد خود نسبت به تحولات، انعطاف نشان می‌دهد.

- بسنده نکردن به مطالعه از هم‌گسسته و تک‌بعدی شریعت اسلام و گذار به مطالعه مفاهیم عام در کل ساختار شریعت.
- گذار از اندیشه انتزاعی و آرزوهای دور و دراز و رهاندن مسلمانان از بیراهه و سرگشتگی.

فصل دوم در باب نوزایش در حوزه تمدن است و در این فصل نویسنده خطوط اصلی نگره اسلامی را در تمدن سازی برمی‌شمارد

و توضیح می‌دهد.

در فصل سوم با عنوان «مقوله‌هایی در انتظار تجدید» نویسنده، انتظار و تلقی و توقع خود را نیز از تجدید و بازسازی نشان می‌دهد؛ این که با ابتنا و اتکا به گذشته و میراث، در پی ارزیابی خود و تشخیص دردهای کنونی برآییم، «چون آغاز کردن از صفر به مثابه نادیده انگاشتن گذشته، میراندن واقعیت و بی‌نیازی ابلهانه از رهیافتی انسانی خواهد بود که در مدت زمانی دراز به دست آمده است» (ص ۲۲۹).

در این فصل نیز نویسنده بر نقش عقل و عقلانیت تأکید می‌کند و جریان عقل‌گرایی را شامل مکاتب فقیهان، اصولیان، متکلمان معتزله، اشاعره، ماتریدیه و متکلمان اهل حدیث می‌داند و این جریان را به رغم اختلاف روش‌هایی که دارند، جریان راستین اسلام می‌شمارد که اختلاف نظرشان در باب پذیرش منطق نبود، بلکه در باب کاربست آن بود. وی در ادامه دفاع جانانه‌ای از غزالی می‌نماید و ادعای کسانی را که معتقدند وی در صدد نابودی جریان عقل‌گرایی در جهان اسلام بود، اشتباه محض می‌داند، زیرا غزالی آن منطق عقلی را که وجه مشترک تمام خُردها است، رد نکرد بلکه الهیات فلسفه یونان را که از خلال برداشت‌هایی صرف از مسایل آن، از محیط شرک‌آلود یونان اثر پذیرفته بود، رد کرد. هنگامی که فیلسوفان اسلام این روش‌های فلسفی را برگرفتند و آن‌ها را اوج حقایق عقلی انگاشتند، در پرتو آن‌ها برخی از امور مسلم و بدیهی عقیدتی را رد کردند و چنان تأویل کردند

که با ضوابط فهم متن در اسلام اصطکاک داشت.

نویسنده مدعی است غزالی در کتاب تهافت الفلاسفه اندیشه ایدئولوژیک یونانی را رد کرده است نه منطق عقلی را؛ در کتاب معیارالعلم منطق را به مثابه سنجه‌ای برای دانش برشمرده است و در کتاب المستصافی مقدمات یقینی منطق را آورده است... نویسنده بر آن است که غزالی در پی رسیدن به آرامش از راه کشف و شهود در امور صرف غیبی بود و نه در امور این جهانی (ص ۲۴۵)، اما به نظر می‌رسد کاری که نویسنده در توجیه فلسفه‌ستیزی غزالی انجام می‌دهد؛ یعنی تفکیک میان ابزار اندیشیدن و فلسفیدن و نتایج فرآورده‌های فکر و فلسفه یونانی را خود غزالی نیز می‌توانست انجام دهد که انجام نداد. غزالی چنان می‌اندیشید که دکان تعقل که متاع فلسفه یونانی در آن موجود است، در مقابل حجره تعبد باز شده و بازار آن را از رونق خواهد انداخت و از این رو بود که به ستیزی تمام عیار با فلسفه و فلاسفه روی آورد. دنیای آرمانی و مثالی غزالی در گذشته‌ای قرار دارد که در آن از فلسفه خبری نیست.

کتاب بازسازی اندیشه اسلامی برای کسانی که به مطالعه رویکردهای مختلف در اندیشه اسلامی معاصر علاقه دارند، منبعی ارزشمند است و نوع نگاه جریان محافظه کار و احیایی را به مقوله‌های نو در اندیشه اسلامی نشان می‌دهد.

نگارنده این سطور متن ترجمه را با اصل عربی کتاب که در اختیار داشت، تطبیق داد. از این رو بر سلامت این ترجمه و درستی

قلم مترجم گواهی می‌دهد. |